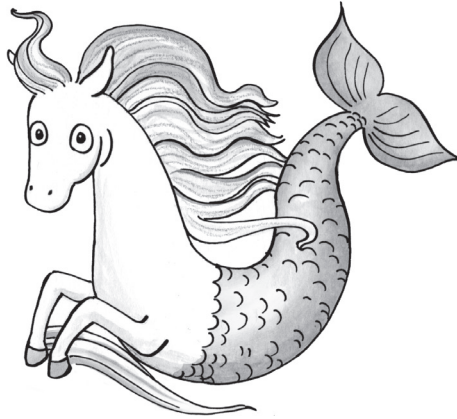


خدا چون سلام به روی ماهت...

زویی و عینک ایده‌ساز  
جلد ۳: اسب‌های دریایی



ناشر خیلی متفاوت کتاب‌های کودک و نوجوان!





زرویجی و  
عینک ایرداز  
چو اسب‌های دریایی

آژیا سیترو • مَربون لَیندزی • هدا نژادحسینیان

سرشناسه: سیترو، آژیا Citro, Asia  
عنوان و نام پدیدآور: زویی و عینک ایده‌ساز ۳: اسپهای دریایی/آژیا سیترو؛ هدا نژادحسینیان.  
مشخصات نشر: تهران: نشر پرتقال، ۱۳۹۷.  
مشخصات ظاهری: ۱۰۱ص.  
شابک: دوره: ۷-۴۰۷-۴۶۲-۶۰۰-۹۷۸-۵؛ ۵-۳۶-۴۶۲-۶۰۰-۹۷۸-۵  
وضعیت فهرست نویسی: فیبا  
یادداشت: عنوان اصلی: c2017, (Zoey and Sassafras, vol. 3.), Merhorses and bubbles.  
موضوع: داستان‌های کودکان (آمریکایی) - قرن ۲۱م.  
موضوع: Children's stories, American -- 21st century  
شناسه‌ی افزوده: نژادحسینیان، هدا، ۱۳۶۵ - مترجم  
رده‌بندی دیویی: ۱۳۹۷ الف ۸۹۱ س ۱۴۰ دا  
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۵۴۱۹۸۴۱



انتشارات پرتقال

زویی و عینک ایده‌ساز ۳:

اسپهای دریایی

نویسنده: آژیا سیترو

تصویرگر: مریون لیندزی

مترجم: هدا نژادحسینیان

ویراستار: آزاده کامیار

مشاور هنری نسخه‌ی فارسی: کیانوش غریب‌پور

طراح جلد نسخه‌ی فارسی: نیلوفر مرادی

آماده‌سازی و صفحه‌آرایی: آتلیه‌ی پرتقال / سجاد قربانی

مشاور فنی چاپ: حسن مستقیم

شابک: ۷-۴۰۷-۴۶۲-۶۰۰-۹۷۸-۵

نوبت چاپ: اول - ۹۷

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

لینتوگرافی: نقش سبز

چاپ: پرسیکا

صحافی: تیرگان

قیمت: ۱۷۰۰۰ تومان



۳۰۰۰۶۳۵۶۴



۰۲۱- ۶۳۵۶۴



www.porteghaal.com



kids@porteghaal.com

برای الی و لوسی  
ام.ال

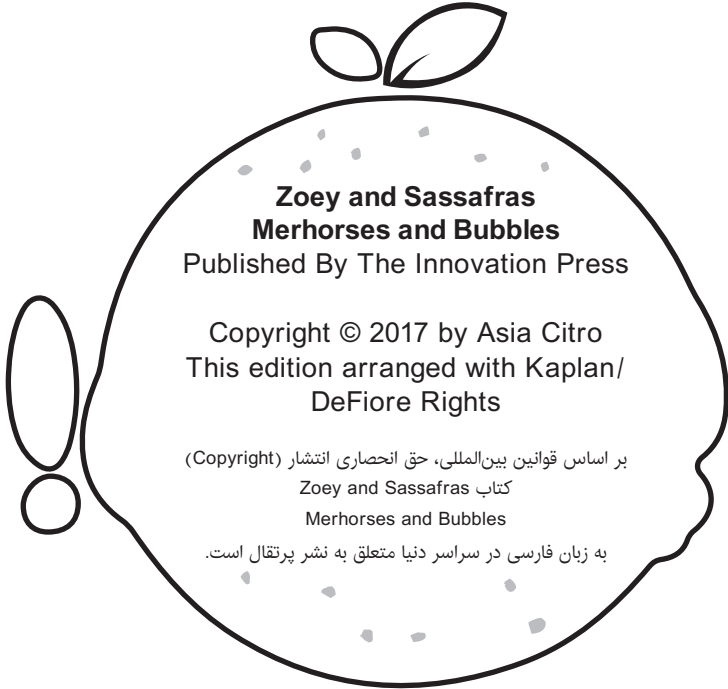
برای گوس و بابز  
ای.سی

برای آوا و پارسا  
ن.ه



# فهرست

- ۱۲ فصل ۱: زیر آب را ببین!
- ۱۸ فصل ۲: حشره‌های نهر
- ۲۷ فصل ۳: مشکل نهر
- ۳۱ فصل ۴: آزمایش آب
- ۳۸ فصل ۵: زنگ جادویی
- ۴۸ فصل ۶: اسب‌های دریایی
- ۵۳ فصل ۷: لطفاً کمک کنید!
- ۵۹ فصل ۸: ساسافراس؟
- ۶۸ فصل ۹: در شهر
- ۷۲ فصل ۱۰: باید دست نکه دارید!
- ۷۹ فصل ۱۱: رنگ کردن خیابان‌ها
- ۸۶ فصل ۱۲: هدیه
- ۹۶ فصل ۱۳: اتاق رنگین‌کمانی



**Zoey and Sassafras  
Merhorses and Bubbles**

Published By The Innovation Press

Copyright © 2017 by Asia Citro  
This edition arranged with Kaplan/  
DeFiore Rights

بر اساس قوانین بین‌المللی، حق انحصاری انتشار (Copyright)  
کتاب Zoey and Sassafras  
Merhorses and Bubbles

به زبان فارسی در سراسر دنیا متعلق به نشر پرتقال است.





Dear Reader,

I wrote these stories because I wanted to create a book series that my own children would love. It's so special to me that now I get to share these stories with you.

Before becoming an author, I was a classroom science teacher. Most of the experiments you read about in these stories can be modified to be done at home. As you follow along with Zoey and Sassafras adventures, I hope that you're inspired to try out some science experiments of your own. I also hope that you'll always keep an eye out for magic. You never know when a baby dragon might ring YOUR doorbell!

Happy reading!  
♥ Asma Citra

خواننده‌های عزیز؛

من این داستان‌ها را نوشتم، چون دلم می‌خواست مجموعه داستانی خلق کنم که بچه‌های خودم هم آن را دوست داشته باشند. برایم بسیار ارزشمند است که حالا شما هم این داستان‌ها را می‌خوانید.

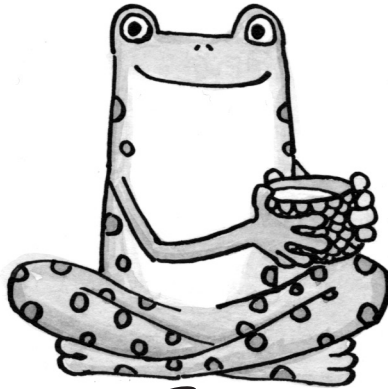
قبل از این‌که نویسنده شوم، معلم علوم بودم. می‌توانید بیشتر آزمایش‌هایی را که توی این داستان‌ها در موردشان می‌خوانید، با کمی تغییرات در خانه انجام دهید. امیدوارم با دنبال کردن ماجراجویی‌های زویی و ساسافراس، شما هم تشویق شوید تا خودتان دست به آزمایش بزنید.

همچنین امیدوارم همیشه دنبال جادو باشید؛ چون هیچ معلوم نیست که چه موقع یک بچه‌آزدها در خانه‌ی شما را بزند!

کتاب خواندن خوش بگذرد!

آزیا سیترو





## پیشگفتار

این روزها من و گربه‌ام، ساسافراس، دل توی دلمان نیست تا صدای زنگ اصطلبل را بشنویم.

البته می‌دانم که بیشتر آدم‌ها وقتی زنگ در خانه‌شان صدا کند، ذوق‌زده می‌شوند، چون احتمالاً کسی برایشان کادو یا بسته فرستاده، یا دوستی سر زده آمده تا با هم بازی کنند. ولی خب، زنگِ درِ ما خیلی هیجان‌انگیزتر از این حرف‌هاست. چون این زنگ جادویی است. وقتی به صدا دربیاید یعنی حیوانی جادویی پشت درِ اصطلبل منتظر است، حیوانی جادویی که از ما کمک می‌خواهد.

مامانم تقریباً همهی عمرش به حیوانات جادویی کمک کرده. حالا نوبتی هم که باشد، نوبت من است که کمک کنم...



# فصل ۱ زیر آب را بین!



سایه‌ای به چشمم خورد و سمت پنجره پریدم. یعنی ممکن است...؟ نه بابا، سایه کلاغ بود. از ته دل آه کشیدم. مارشمالو، اژدهای کوچکی که دوستان شده بود، چند هفته‌ی پیش برگشته بود به جنگل، سرخانه و زندگی‌اش. ولی من هم‌اش امیدوار بودم که زودتر بیاید و دوباره بهمان سر بزند. خیلی زود؛ هر چه زودتر بهتر. همین‌جور که چشمم به آسمان بود تا شاید ردی از مارشمالو ببینم، آهی کشیدم و لوله‌ی بزرگی را که روی میز ناهارخوری

بود، یک دستی به این طرف و آن طرف قل دادم. هنوز هم ناامید نشده بودم.

یکهو جیغ زدم: «آخخ! دستم!»

سافراس احتمالاً فکر کرده بود لوله، موجودی زنده است و هدف گرفته بودش. غافل از این که پنجه‌های سوزنی‌اش، صاف روی دست بیچاره‌ام فرود آمد.

همین طور که او را از روی میز پایین آوردم، روی پایم گذاشتمش و گفتم: «کی به تو اجازه داده بروی روی میز، بدبو خان!»



غرغرکنان گفت: «میوا!» بعد پنجه‌های جلویی‌اش را یکی یکی روی میز گذاشت و نگاهم کرد تا ببیند توجه می‌کنم یا نه. البته که متوجه شدم، ولی خب اجازه دادم بماند و تماشا کند. «ساسا، اگر یک‌کم دیگ‌ر صبر داشته باشی، می‌رویم کنار نهر. بعد می‌توانم با جست‌وجوگر زیر آبم همه‌ی حشره‌های توی نهر را خوبِ خوب ببینم. آن وقت بهترین شکارچی حشره‌های نهر می‌شوم.»

آه! روکش پلاستیکی که از آشپزخانه آورده بودم، اندازه‌ی ته لوله نمی‌شد. ساسافراس را بلند کردم و گذاشتمش روی صندلی‌ام. دست کشیدم روی سرش و گفتم: «همین الان برمی‌گردم و بعد باهم می‌رویم.»

داشتم روکش پلاستیکی را از توی کشوی آشپزخانه درمی‌آوردم که صدای میوی بلندی از توی اتاق نشیمن شنیدم.

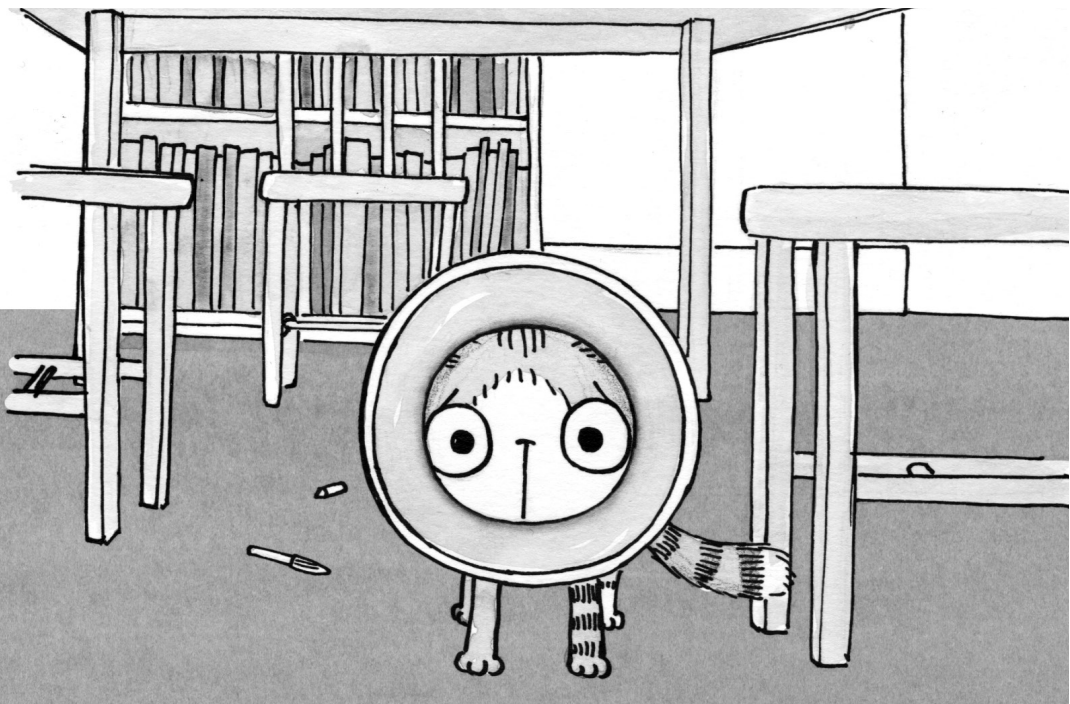
«میوا!»

سر تکان دادم. از دست این گربه‌ی سربه‌هوا. همه‌جای اتاق نشیمن را گشتم، ولی خبری از ساسافراس نبود.

تپ‌تپ

روی زمین را نگاه کردم. چیزی تکان خورد. لوله‌ی پلاستیکی

جست و جوگر زیر آبه، حالا زیر ميز بود. چه جوری سر از آن جا درآورده بود؟ همین که خم شدم تا برش دارم، یکهو خودش چرخید سمتم؛ چشم‌های گربه‌ام را دیدم که از توی لوله زده به من!



همین جور که استوانه‌ی پلاستیکی را آرام آرام تکان می‌دادم تا از دور کله‌ی پشمالوی گربه‌ام دربیاید، گفتم: «از دست تو